

زیجر

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال هشتم / شماره اول / پیاپی ۱۴ / بهار - تابستان ۱۴۰۱

بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبده الاسرار^۱

محمد شیرانی^۲

چکیده

نوع نگاه و باور و احوالات حسین بن علی علیه السلام در عصر و مصر عاشورا و کربلا غیر از رویکردهای حماسی و عاطفی و سیاسی، گفتمان فراگیر دیگری هم دارد که در اشعار عارفانی چون صفیعلی شاه به زیبایی جلوه‌گر شده و تأمین‌کننده سرور و عزت جریان حسینی است، نه حزن و ذلت. در این پژوهش، ضمن تبیین نگاه تأویلی صفیعلی شاه، سراینده زبده الاسرار، و تطبیق نظر او با بعضی از روایات حضرات معصومین علیهم السلام، قیام عاشورا از منظر عرفان اسلامی بررسی شده است. این دیدگاه عاشورائیان را در قله فتح انسانی ترسیم می‌کند و در واقع جهان عاشقانه‌ای به تصویر می‌کشد که با خنجر و تیغ و تیر ترزین شده است و در آن، معشوق با بلا و رنج شیدایان کوی خود را مست می‌کند. با تغییر در برداشت از یک حادثه، می‌توان احساسات برآمده از آن حادثه را متحول ساخت. به تعبیری دیگر، احساسات برآمده از ادراکات آدمی با تحول و تبدیل به یک بینش ظریف‌تر، عواطف انسانی را عوض می‌کنند. این نگاه معناگرایانه صفیعلی شاه به شاگردان او همچون عمان سامانی سرایت کرد و او اثری فاخر با عنوان گنجینه الاسرار پدید آورد.

کلیدواژه‌ها: زبده الاسرار، صفیعلی شاه، امام حسین علیه السلام، عاشورا، عرفان، شعر سده ۱۳ ق.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۰؛ کد doi: 10.1001.1.24764302.1401.8.1.13.6

۲. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم (mohammad18860@yahoo.com)

۱. مقدمه

نگاه انفسی به متون مقدس و وقایع هستی یکی از الگوهای پرکاربرد عارفان است که با توجه به بساطت و تجرد نفس به زیبایی از آن بهره برده‌اند و بهترین راه برون‌رفت آن‌ها از بسیاری از معضلات بوده است. نگاه انفسی به معنای تطبیق همهٔ امور با متن وجودی انسان است؛ چراکه در گفتمان عرفانی، انسان غایت هستی است (ابن‌عربی، ۱۳۷۶: ۹۱) و همه امور در خدمت و راجع به انسان‌اند. به تعبیری دیگر، در هر متن مقدس و هر پدیدهٔ طبیعی می‌شود ابعاد وجودی انسان را دید.

واقعهٔ عاشورا دارای لایه‌های متعددی است که هریک مورد توجه قشر خاصی از اندیشمندان قرار گرفته است؛ جامعه‌شناسان بر مؤلفه‌های جامعه‌شناختی آن و روان‌شناسان بر بازخوردهای روان‌شناختی آن و دین‌شناسان هم به نتایج و حواشی دینی آن نظر داشته‌اند. شعرا هم بعضی تنها با نگاه عاطفی و بعضی با نگاه وطنی و بعضی با نگاه حماسی ابیاتی در این زمینه سروده‌اند.

صفیعلی‌شاه و شاگرد او عمان سامانی در دو کتاب زبده الاسرار و گنجینه الاسرار با تفصیل حداکثری و با بیانی صرفاً انفسی و عارفانه، به تبیین و تعظیم و ترویج واقعه عاشورا و نهضت حسینی پرداخته‌اند (برای مقایسهٔ این دو منظومه از نظر فضل تقدم آن‌ها رک. خراسانی، ۱۳۹۲). نگاهی که براساس آن، زخم‌ها و تیرها چیزی از حسینیان نکاسته، بلکه لحظه‌لحظه هر بحرانی سبب اعتلای حقیقت انسانی‌شان شده است و از این رو عاشورا نه موطن حزن و عزا، بلکه جایگاهی است برای سرور و بهجت و باید از خوانش وقایع این روز جانمان مشتعل از شوق شود و اشک شوق ریخت تا اشک درد ورنج.

از نگاه عارفانی چون مولوی شهدای عاشورا مکان را درنوردیده و صاحب مکانت شده‌اند:

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر سوم: ۴۱۳).

مولوی در واقع بر این نکته اذعان می‌کند که آنان که از خود و جان خود گذر کردند، از مکان و زمان رهیدند و مکانت و جایگاهشان معلوم کس نخواهد گشت؛ هم آنان که به بلا می‌گریزند نه از بلا؛ از این رو در مثنوی می‌گوید چند نوع انفاق داریم و برترین انسان‌ها آنان‌اند که جان خود را انفاق می‌کنند:

خاصه آن منفق که جان انفاق کرد حلق را قربانی خلاق کرد

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر دوم: ۱۹۸)

با توجه به همین دیدگاه، ملای رومی وقتی به داستان شیعیان اهل حلب می‌رسد از زبان یک شاعر درخصوص مذمت سطحی‌نگری دلدادگان حسینی می‌گوید همه عالم باید برای عاشورای حسینی و سفره‌ای که خداوند بنا به بئیه و استعداد حسینی برای او پهن کرده، اشک شوق بریزند و برای خود کنند:



بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبده الاسرار

روح سلطانی ز زندانی بجست
جامه چون دریم و چون خاییم دست
چونک ایشان خسرو دین بوده‌اند
وقت شادی شد چو بگسستند بند

(همان، دفتر چهارم: ۴۱۲)

عطار نیشابوری هم به سان مولوی با اندیشه عاشقانه و عارفانه بر این حقیقت قلم رانده که هر کسی را کربلا نصیب نمی‌شود؛ اگر توانستی سالیان سال اهل ریاضت و عشق و خرد باشی، تو را در کربلا راه می‌دهند و الا ورود به سرزمین مقدس کربلا محال است:

تو پنداری که زخمش رایگان است
هزاران سال طاعت نرخ آن است

(عطار، ۱۳۷۶: ۶۲۱)

ماحصل افق دید عرفا به واقعه عاشورا احساسی متفاوت رقم می‌زند که از انبساط و اشتیاق حسینی حکایت می‌کند و نه اجبار و اکراه و حالتی است که هنگامه ابتهاج نینویان است؛ همان‌طور که حافظ فرمود:

سوی شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کآن که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۷۸)

۲. صفیعلی شاه

حاج میرزا محمدحسن اصفهانی مشهور به صفیعلی شاه در ۱۲۵۱ هجری در اصفهان دیده به جهان گشود. در اوایل امر مدتی در شیراز، کرمان، یزد و هندوستان به سر برد و عاقبت در تهران مسکن گزید. در این مسافرت‌ها، اصول و قواعد سیر و سلوک را آموخت و قدم در دایره عرفان گذاشت.

او در شرح زندگانی خود در دیباچه تفسیر منظوم خویش از قرآن کریم می‌گوید:

پدرم تاجر بود، از اصفهان به یزد رفت و در آنجا مسکن گزید. فقیر در آن وقت خردسال بودم، مدت بیست سال در یزد توقف نمودم و بعد از طرف هندوستان به حجاز رفتم. اغلب از مشایخ ایران، هند و روم را ملاقات کردم. از بعضی قلیل مستفیض شدم و قواعد فقر و سلوک را که اخذش منحصر به خدمت و قبول ارادت است به اتصال سلسله که شرح آن هم مبسوط است و در این مختصر ننگنجد، به دست آوردم و در هندوستان به تألیف زبده الاسرار نظماً که در اسرار شهادت سیدالشهدا علیه السلام و تطبیق با سلوک الله است، موفق شدم. به عزم ارض اقدس رضوی از راه عتبات عالیات به شیراز و یزد مراجعت کردم و به تهران آمدم و بیش از بیست سال است که در دارالخلافه ساکن و آسوده‌ام. بیشتر اوقاتم مصروف به تحریر است (صفیعلی شاه، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

صفیعلی شاه در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ ق درگذشت. مزار او در خانقاهی است که زمین آن را شاهزاده سلطان محمد میرزا در ۱۲۹۴ ق اهدا کرده بود. امروزه این خانقاه در نزدیکی میدان بهارستان تهران، جنب خیابان صفیعلی شاه، است.

۳. زبده الاسرار

مثنوی زبده الاسرار، اثر ماندگار صفیعلی شاه یکی از شاهکارهای ادب عرفانی در حوزه ادبیات عاشورایی است. این مثنوی گرانسنگ، در بیش از ۴۵۰۰ بیت و در بحر رمل مسدس محذوف با نگاهی عرفانی به حوادث کربلا به رشته نظم کشیده شده و در این زمینه از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار شده است. شهید مطهری در حماسه حسینی با اشاره به زبده الاسرار و گنجینه الاسرار، صفیعلی شاه و عمان سامانی را ناشر نگاه عرفانی به عاشورا معرفی می‌کند (مطهری، ۱۳۷۰: ۳۴۵).

صفیعلی شاه شعر خود را با فنا و عشق و حیرانی و معرفت پیوند می‌زند. او در دیباچه اثر خود در وصف حضرت حسین بن علی علیه السلام عشق را مدال حضرت معرفی می‌کند:

گردد اندر مدحت سلطان عشق زبده الاسرار هم دیوان عشق

(صفیعلی شاه، ۱۳۸۵: ۱۳)

در بیت دیگری زبده الاسرار را فروشگاه فنا معرفی می‌کند و فی الواقع این گونه بیان می‌دارد که اگر هستی را طالب باشی، اینجا چیزی عایدت نمی‌شود؛ چراکه اینجا نیستی می‌فروشند و بس:

هر متاعی را دکانی خود سزاست زبده الاسرار دکان فناست

(همان، ۱۳۸۵: ۱۶)

او نگارش زبده الاسرار را نتیجه فضل خاندان نبوت و ولایت می‌داند و کوشش و استعداد خود را فانی در توجهات اولیای الهی بیان می‌دارد:

خود کجا یابد زبان تقریر عشق تا بر او ناید مدد از پیر عشق

(همان، ۱۳۸۵: ۱۸)

همان طور که حافظ می‌فرمود در پس پرده طوطی صفتم داشته‌اند، صفیعلی شاه هم اذعان می‌دارد که من خود نیستم که می‌گویم، بلکه اوست که از زبان من همی‌گوید سخن:

من چو طوطی در پس آینه‌ام ریزد او نقش سخن در سینه‌ام

(همان، ۱۳۸۵: ۲۱)

او در مقدمه کتاب، خود را از بیان تمامی حقیقت معذور می‌دارد؛ چراکه خواست حق متعال را در کتمان حقایق اصیل می‌داند:

مپرس از من که عارف پرده‌پوش است ز اسراری که می‌داند خموش است

(همان، ۱۳۸۵: ۳۱)

صفیعلی شاه خود را مقلد و شاگرد مکتب فکری مولوی می‌داند و کتاب خود را برگرفته از اندیشه‌های مولوی معرفی می‌کند:



بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبده الاسرار

تخم معنی کشت یعنی مولوی
سبز کرد آن را صفی زین مثنوی
حاصل گفتار پیر معنوی
زبده الاسرار بود از رهروی

(همان: ۳۳)

در اندیشه صفیعلی شاه دو حقیقت اند که کل هستی به آن دو خلاصه می‌شود: یکی توحید و دیگری موحد که در حقیقت یکی می‌نمایند و دیگری می‌پذیرد یکی را ظاهر گویند و دیگری را مظهر و در حقیقت، یکی بیش نیستند که با دو لحاظ اعتبار می‌شوند؛ از این رو در عین حال که مقدمه زبده الاسرار را توحید می‌نامد، باز هم از موحد تام و ولی الهی نام می‌برد و در شأن سیدالشهدا از عناوین متعددی چون «مسند نشین اورنگ آفرینش، طلسم صد اندر صد، شاه عرصه شطرنج خلقت، دفترخانه تقسیم عقول، سرهنگ افواج قاهره امکائی، ناخدای بحر توحید، نغمه تنبور حقایق» استفاده می‌کند. از آنجا که مقاله حاضر در باب ابیات عرفانی زبده الاسرار درخصوص حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} است، از ابیات دیگر کتاب بحثی در این نوشتار به میان نخواهد آمد. خود صفی هم به خود هشدار می‌دهد که همت خود را در شرح کربلا گسیل می‌دارم:

گر حدیث از نینوا گویی رواست
چون محل عشق دشت نینواست
کن جهان را پرشرار از نار عشق
فاش گوز اشراق دل اسرار عشق

(همان: ۴۴)

در یک دوبیتی حضرت اباعبدالله الحسین^{علیه السلام} را اهل عشقی یک‌زبان و یک‌سو و یک‌جهت می‌خواند که تمام هم خود را در وصل معشوقی راستین و فراگیر و پایدار و ماندگار جمع کرده و در تحصیل رضایت معشوق، بلا و درد و رنج توقفگاه او نخواهد بود:

مرحبا آن عشق جمع یک‌زبان
که نداند جمع و فرق جسم و جان
بر بلا و درد و رنج عشق یار
خویشتن را می‌زند دیوانه‌وار

(همان: ۴۸)

۴. در وصف سرزمین نینوا و کربلا

صفیعلی شاه با تفکیک و جداسازی واژه نینوا هنرنمایی می‌کند و نی را کربلا و نوا را حال و بینش حسینی می‌داند که با ارتعاش آن همگان مدهوش شدند:

نی، نوا برداشت باز از نینوا
بندبندم شد چون نی اندر نوا
نی، نوای نینوا را ساز کرد
نینوا را با نوا همراز کرد

(همان: ۴۹)

نینوای هر کسی محل ابتلا و غربال اوست؛ همان جایگاه و هنگامه‌ای که در او دمیده می‌شود. اگر

نی وجود آدمی درست تجرید و ترمیم نشده باشد، نوای آن دلنواز نخواهد بود و حتی آزار خواهد رساند. صفیعلی شاه نینوا را محل برون‌ریزی درون و دل آدمی معرفی می‌کند:

نینوا چه بود محلّ ابتلا
دل بود زین نینوا قصد ای پسر
گوش کن تا با تو گویم ماجرا
نی کند زین نینوایت باخبر

(همان: ۵۳)

در بیت دیگری به سازگاری وجودی با اصل تعظیم کربلا اشاره می‌کند که کربلا یک حقیقت وجودی است که اگر نتوان با حاقّ آن مرتبط شد، نمی‌توان از آن بهره برد:

گر دلت را زین بلا نبود ولا
این دل ای جان منبع درد و بلاست
کورکورانه مرو در کربلا
شاهد دل البلا و للولاست

(همان: ۵۵)

کربلا محل گرفتن و رویش نیست، محل انداختن و دادن و ریزش و فناست؛ زیارت واقعی برای آنانی است که آمده‌اند تا خود را بگذارند و برگردند و این درس اصلی این سرزمین است که عاملان آن را سرافراز و ماندگار می‌کند:

برکش از این سرزمین پای هوس
نیست شاه و شیر را خویشی به کس

(همان: ۵۸)

در نظام فکری تشیع، شفاعت مسیری ناخواسته را طی کرده است، در حالی که حقیقت شفاعت در ریزش و کاهش تعلقات و افزایش و رویش تعلقات بنا شده است. در حقیقت، اولیای الهی و مشاهد مشرفه شفیع‌اند تا کم‌باری پیش آورند نه پرباری.

۵. در وصف زینب کبری علیها السلام

زینب کبری علیها السلام بانوی بانوان بود که بیان ماندگارش (ما رأیت آلا جمیلا) جریان قضاوت‌های آدمی درخصوص بحران‌های پیرامونش را با افقی زیبا رقم زد. ایشان را باید عهده‌دار نشر نهضت عاشورا دانست؛ چراکه که اگر کاروان‌داری و خطبه‌هایش نبود، به تعبیری کربلا در کربلا می‌ماند. صفیعلی این نکته را این‌گونه بیان می‌دارد:

کی دهد تخم شهادت خود ثمر
تا نباشد همچو زینب در به در

(همان: ۵۹)

چون در آخرین آنات ظهر عاشورا حسین علیه السلام قصد میدان کرد، زینب علیها السلام عنان اسب او را گرفت و فرمود تو از مکان رستی و من اسیر مکانم، چطور از دیدارت بهره جویم:

عزم میدان کرد چون حلال عشق	زینب از پی با زبان حال عشق
گفت کای لب تشنه بحر وصال	بعد از اینت در کجا بینم جمال
گفت بیرون از مکان و لامکان	چون شدی، یابی ز دیدارم نشان
زین سپس نه عالی‌ام نه دانی‌ام	زین تعین پاک باید دانی‌ام

(همان: ۶۲)

حضرت فرمود انسانی که برای حقیقت این جهان را ترک گوید، نزد ملیک مقتدر می‌آرامد و نزد او روزی می‌خورد و خداوند جایی و وقتی و حالی نیست که نباشد؛ پس هر آن زمان که از خود برون شدی مرا در همه هستی می‌یابی و هر آنکه که در خود این جهانی‌ات بیشتر فرورفتی، بیشتر محجوب می‌شوی. صفی در ابیاتی نکات قابل تأملی در خصوص اسارت حضرت زینب کبری علیها السلام بیان می‌دارد. در مکالمه خواهر و برادر تقریر می‌شود که حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌فرماید معراج هر شخصی در بحران خاص او مهیا می‌شود و معراج من در گودال و معراج تو در شام و اسارت است:

هان برو زینب که خواهی شد اسیر	هست جانت زین اسیری ناگزیر
نردبان عشق باشد راه شام	ز آن به معراج آبی ای احمدمقام
چون خرابه گشت جای شاد باش	تا که گنج حق شود بر خلق فاش

(همان: ۶۵)

اگر اسارت همراه با عبودیت و رضایت حق رقم بخورد، نه تنها آزادی است، بلکه آزادی‌ساز است. اسارت جنبه ظاهری زینب علیها السلام سبب آزادی جنبه باطنی زینب کبری علیها السلام شد و نه تنها آزادی حقیقی خود بانو را به همراه داشت، بلکه آنان که تبعیت از اندیشه و حالات زینبی را ملتزم شوند، طعم این آزادی را خواهند چشید؛ همان‌گونه که حافظ شیرازی در بند معشوق بودن را عین آزادی قلمداد می‌کند:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام آزادم

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

جناب صفیعلی‌شاه دیده بر درون می‌اندازد و این اسارت و شام و خرابه را روزن تجلی وجودی حضرت زینب کبری علیها السلام معرفی می‌کند؛ روزنی که زینب کبری علیها السلام را به فراسوی عالم اعراض و جواهر و ماهیات، به عالم مجرد و مثل پرتاب می‌کند، و به بیان مولوی مصداق دین‌دار حقیقی تلقی می‌شود؛ چراکه مولوی دین را در انفتاح و انبساط روزن معرفی می‌کند:

دوزخ است آن خانه کآن بی‌روزن است اصل دین، ای بنده، روزن کردن است

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر سوم: ۵۱)

صفیعلی‌شاه بعد از تفصیل در این نکته می‌فرماید حسین بن علی علیه السلام به خواهر خویش فرمود اگر به دقت بنگری، اسارت تو برتر از شهادت من است:

آن اسیری زین شهادت بس سر است در اسیری تو حق پیدا تر است

(صفیعلی شاه، ۱۳۸۵: ۹۸)

شهادت حرکتی دفعی است و اسارت موطنی تدریجی، تدریج با جانکاهی بیشتری همراه است؛ خصوصاً تدریجی که از مصائب و بحران‌ها و بلاها با رضایتمندی و شوق همراه شود؛ از این رو تجلی ناب‌تری را عهده‌دار می‌شود.

۶. در وصف حضرت علی اصغر علیه السلام

صفیعلی، شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام را گام‌های پایانی تجرید و تقشیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از خود معرفی می‌کند:

چون که بحر لایزالی کرد موج کار عشق لایبالی یافت اوج

(همان: ۹۹)

با بیانی عارفانه علی اصغر علیه السلام را فعال می‌داند و نه پدر بزرگوارشان را. فی الواقع علی اصغر به دنبال پدر بود و پدر به دنبال فرزند:

چون نوای موتوا قبل ان تموت	شد بلند از نای حیّ لایموت
دست از قنذاق جان بیرون کشید	بندهای بسته را برهم درید
بانگ برزد کی غریب بی‌نوا	نیستی بی‌کس هنوز این سو بیا
عزم کوی دوست چون داری بیا	ارمغانی بر به درگاه خدا

(همان: ۱۰۱)

وقتی حضرت اباعبدالله وارد خیمه شدند دیدند علی اصغر علیه السلام ندای خداخواهی را با تمام چشمانش از پدر طلب می‌کند:

دید اصغر کرده عزم آن دیار	هشته از خرگاه هستی دست و بار
حضرت اباعبدالله <small>علیه السلام</small> هم چون این تشنگی را از فرزند بلندهمت خود دید:	
برگرفتش چُست و عزم راه کرد	روی همت سوی قربانگاه کرد
بانگ زد کای ساقی بزم الست	شیرخوار از کودکی شد می‌پرست

(همان: ۱۱۲)

۷. در وصف اصحاب حضرت اباعبدالله علیه السلام

یاران و یاوران غیر بنی‌هاشم حضرت سیدالشهدا علیه السلام دو دسته بودند: گروهی از مدینه با حضرت بودند یا در بین راه به حضرت پیوستند و گروهی دیگر چون مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر از



بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبده الاسرار

کوفه راهی کربلا شدند. صفیعلی شاه به نحو کلی در خصوص اصحاب حضرت ایاتی سروده که بخش اول آن با شرح حال حبیب بن مظاهر آغاز می‌شود:

بحر جانبازی در آن دشت بلا	چون که بار افکند شاه کربلا
آن حبیب بن مظاهر را به دل	نار جذبش در نهان شد مشتعل
سوی مقصد تاخت از ره بی درنگ	زد حبیب آن شیشه صورت به سنگ

(همان: ۱۱۳)

حبیب بن مظاهر چون از درخواست حسین بن علی علیه السلام آگاه شد، سر از پا نمی‌شناخت و برای دیدارش آرام و قرار نداشت؛ چراکه به سوی دوست و دوستِ دوست گام برمی‌داشت:

دیگر از بازار در منزل نرفت پای معنی بود کاندر گل نرفت

(همان: ۱۲۳)

حبیب در راه مسلم را دید که رنگ در دست داشت و به سوی حمام می‌رفت تا حنا بگذارد و پیرایش نماید، در حالی که به بیان شاعر خود در نهایت بی‌رنگی بود:

عازم حمام بود جان روشنش در کفش رنگی و بی‌رنگی فنش

حبیب او را چون مستعد و عاشق و متقاضی می‌دانست، خواست تا هر رنگی غیر رنگ توحید را از وی بزداید:

راه بی‌رنگی به جز یک گام نیست	راه عشق است این، ره حمام نیست
رنگ‌ها را عشق از سر ریخته	بهر عاشق رنگ دیگر ریخته

(همان: ۱۲۹)

چون جان مسلم از حکایتگری عاشقانه حبیب مشتعل شد، بی‌صبرانه منتظر پیشنهاد حبیب بود تا خود را از رنگ تعلق آزاد سازد، و از سویی حبیب هم چون پختگی مسلم را دید عرضه داشت:

ریخت از خُم ولا رنگ بلا بهر عاشق در زمین کربلا

و در نهایت هم هر دو عزیز با تمام شوق، هستی موهوم خود را به پای حقیقت حضرت اباعبدالله علیه السلام، که همان توحید محض است، می‌ریزند:

بارگی بر هستی خود تاختند نقد جان در نقد جانان باختند

اباعبدالله علیه السلام به یاران خود می‌فرماید: «حقیقتاً یاری من نمی‌کنید، بلکه یاری خود می‌کنید»:

سر که دارد نوبت سربازی است	جان که دارد نوبت جانبازی است
یاری من کار هر اوباش نیست	سرّ سلطانی به هر کس فاش نیست

(همان: ۱۳۱)

یاران راستین حضرت مانند پروانه گرد او حلقه زدند و به بیان صفیعلی تنها دَرَدی که داشتند این بود که چرا تنها یک جان برای فدا کردن دارند:

جان هریک فارغ از اندوه و غم
نی خبر از جمع و نی از فرقاشان
مرحبا شطاریان^۱ کربلا
جز غم اینکه یک است این جان و کم
غرقه عشق از قدم تا فرقاشان
غرق آتش، غافل از آب و هوا

(همان: ۱۴۳)

۸. در وصف قمر بنی هاشم^{علیه السلام}

قمر بنی هاشم فرزند ارشد بانو ام البنین^{علیها السلام} در عین حال که مانند حسنین^{علیهم السلام} مادری چون فاطمه زهرا^{علیها السلام} را تجربه نکرده بود، بی اندازه نزد حضرات معصومین^{علیهم السلام} محترم بود؛ خصوصاً وقتی تعامل او با حضرت حسین بن علی^{علیه السلام} در کربلا مشهور شد.

عباس بن علی^{علیه السلام} در نگاه صفیعلی شاه تنها ساقی آب آور خیام نیست، بلکه مبلغ بینش حسینی هم هست؛ آنجا که رو به سپاه دشمن می فرماید:

کوفیان را هم به آواز جلی
کاین حسین ای قوم مرآت خداست
بس نصیحت کرد عباس علی
حاسد او حاسد ذات خداست

(همان: ۱۶۷)

صفیعلی در این ابیات از زبان عباس بن علی^{علیه السلام} آمیختگی موحد و توحید را به تصویر می کشد و این گونه بیان می دارد که دشمنی با او دشمنی با حقیقت و فی الواقع دشمنی با خداوند و خودتان است؛ همان گونه که مولوی هم سروده است:

چون شوی دور از حضور اولیا
در حقیقت گشته ای دور از خدا

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر اول: ۳۱۲)

صفیعلی شاه چون به وصف حالات ابوالفضل عباس^{علیه السلام} می رسد، او را در نهایت مهرورزی به کودکان خیام حسینی معرفی می کند:

دید عباس آنکه دین را شد پناه
ز العطش برپاست بانگ کودکان
بر تن من دست و بر دستم علم
گشته قحط آب اندر خیمه گاه
آمد اندر نزد شاه انس و جان
العطش وانگه به پا ز اهل حرم!

(همان: ۱۷۰)



بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبده الاسرار

عباس بن علی علیه السلام با آن همه توانایی‌های فکری و بدنی، وظیفه خود را در آن هنگامه، جز سقایت نمی‌داند؛ سقایتی که در انتها به نوشیدن می‌وصل از دست ساقی حقیقی منجر می‌شود؛ از این رو فرمود دست و تن را فدای کودکان حسینی می‌کنم، حتی اگر به جانبازی منجر شود که عین جانان‌طلبی است، و اصلاً سر و دستی که نثار معشوق نشود، به چه کار آید که جز وبال نیست:

دست عباس از نباشد صف‌شکن	بهر یاری تو نبود گوبه تن
گر نیفتد از بدن در عشق یار	دست باشد بر بدن بهر چه کار
سر که در عشقت نگردد پیش جنگ	سر مخوانش هست بر تن بار ننگ
سینه کز عشقت نشان تیر نیست	سینه نبود آن حصیر کهنه‌ای است

(همان: ۱۸۷)

هم از این رو تا صدای العطش را شنید، نگاه و بیان برادرش را درخصوص سقایت دریافت کرد. خود را به شط فرات رسانید تا با پر کردن مشک حقیقت و ریخته شدن آن آب و هم‌ها را بشوید:

بر حسین از یک صدای العطش دست و سر را کرد با هم پیشکش

اما متأسفانه نتوانست آب را به کودکان برساند اگر دهان عالمیان را از آب معرفت و عبودیت و عشق پر از می‌نمود:

روز عاشورا به چشم پر ز خون	مشک بر دوش آمد از شط چون برون
شد به سوی تشنه‌کامان ره‌سپر	تیرباران بلا را شد سپر
بس فروبارید بر وی تیر تیز	مشک شد بر حالت او اشک‌ریز

(همان: ۱۸۹)

جناب صفیعلی‌شاه در نهایت زیبایی و هنرمندی صحنه تیر خوردن به مشک عباس بن علی علیه السلام را چنین تصویر کرده است:

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک خالی شد ز اشک

۹. در وصف حضرت علی اکبر علیه السلام

پاسخ علی اکبر علیه السلام به ندای «إنا لله و إنا الیه راجعون» پدر، که قبل از رسیدن به کربلا فرمود: «اگر بر حق هستیم حیات و اسارت و شهادت فرقی نمی‌کند»، موقعیت والای بینشی ایشان را هویدا ساخته است و جناب صفیعلی‌شاه هم با همین انگاره به تحلیل و توصیف شخصیت ایشان پرداخته است. او حال و قال علی اکبر علیه السلام را در مواجهه با پدر بزرگوارش، وقتی جملگی یاران به شهادت رسیدند، چنین وصف می‌کند:

هر که در راه تو سر داد آن ولی است ترک سر کردن کنون کار علی است

آمدم تا از تو گیرم رخصتی خضر راه عشق، اینک همتی

(همان: ۱۹۸)

حضرت حسین علیه السلام چون تقاضای مشتاقانه پسر را دید، در دل مسرور گشت و سریعاً اذن میدان فرمود؛ چراکه نمی‌خواست مانع وصل خود و او شود:

سر چو بالا کرد آن رب غفور سالکی را دید غرق بحر شور
از دو عالم دست و دل برداشته هرچه جز حق را عدم انگاشته
زو علی، کن گفت و گو را مختصر وقت تنگ و هست یارم منتظر

(همان: ۲۱۱)

صفیعلی شاه در خصوص علت مراجعت علی اکبر علیه السلام نزد پدر در میانه حرب، می‌فرماید که علی اکبر علیه السلام به سبب از خودگریزی مملو از حقیقت گشته بود و خواست پرده‌داری کند که حضرت اباعبدالله علیه السلام دهانش را با بوسه مَهر سکوت زد:

چون به میدان دست بر شمشیر زد تیغ لا بر فقر غیر پیر زد
چون فنای ذاتی او در رسید ذات حق را در وجود خویش دید
پس دهانش را به خاتم مَهر کرد تا نگردد فاش اهل راز و درد

(همان: ۲۳۵)

در کتب روایی و مقاتل در خصوص نحوه شهادت علی اکبر علیه السلام آمده است که بدن حضرت اربابا شد و جناب صفیعلی شاه از این روایت برداشتی عارفانه کرده: وقتی حسین بن علی علیه السلام به سوی میدان رفت تا پسر را در آغوش بگیرد، اثر درستی از او ندید و علی اکبر علیه السلام با زبان وجود فرمود:

گفت ای شه در بیابان فنا نیستم دیگر مکان و حد و جا
از مکان و لامکان بیرون شدم عین ذات حضرت بی چون شدم
چون علی را اندر این کثرت نیافت هشت کثرت را و در وحدت شتافت

(همان: ۲۷۸)

در واقع انسان چون متوجه حدّ ماهوی خود نمی‌شود، در کلیت و بساطت وجود غرق می‌شود و این با وحدت و یگانگی حقیقت همراه است.

۱۰. در وصف امام سجاده علیه السلام

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام یکه و تنها شدند، برای جذب دشمنان به میانه میدان رفتند و خطبه‌ها

خواندند تا هر چند اندکی از سپاه مقابل را از گمراهی جدا کنند:

روز میدان داری اهل دل است بارهای عاشقان در منزل است
 کو کسی کامروز یار من شود پرده دزد، پرده دار من شود
 جان موجودات یک جا ز آن خروش گشت از جا کنده و آمد به جوش

(همان: ۲۹۹)

چون موجودات ندای حضرت را شنیدند، از شوق خواستند غالب تهی کنند، اما دستور و قضای رب العالمین بر جریان امور براساس اسباب عادی بنا گشته بود و آنجا بود که حضرت علی بن الحسین با شدت تب، خویش را از خیمه برون انداخت:

بود بیماری اسیر بستری حق نژادی بی کسی بی یاوری
 جست از جا ز آن صدا همچون سپند شد علیل حق ز جای خود بلند
 کامدم ای دوست اینک ناتوان هست اندر تن هنوزم نیم جان
 آمدم ای دوست با حال خراب گردنم را شد غم عشقت طناب

(همان: ۳۱۲)

چون علی بن حسین علیه السلام با حال نزار خود، بی پروا و عاشقانه به سوی میدان گام برداشت، بانوان به سوی او دویدند و مانع به میدان رفتن او شدند:

کودکانی چند بر دنبال او هر یکی آشفته تر ز احوال او
 و آن زنان خسته جان پیرامنش هر یکی بگرفته کف بر دامنش
 کای علیل ناتوان بی شکیب می روی چون از سر جمعی غریب

(همان: ۳۲۱)

حضرت امام سجاد علیه السلام دامن خود از کف نازنینان ربود و سوی میدان افتان و خیزان راهی شد و از مانع شدن عزیزان خویش، در راه حمایت از موحد تام، یعنی حسین بن علی علیه السلام، حزین گشت:

گفت بردارید دست از جان من جان تمنا می کند جانان من
 جان که نبود در تن ما بهر او در به در باد از بلاد و شهر او

(همان: ۳۴۳)

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام چون متوجه این کشاکش و تقاضاها و ممانعت ها شدند، به سوی فرزند گرامی رو کردند:

شاه چون از دور دید آن کشمکش شمس اجلالش به خرگه کرد رش^۱

۱. اسب را به سوی خیمه گاه راند.

دید کآن بيمار بی یار علیل عشق بر وی داده بانگ الرحیل
 کرد او را بانگ شه کای شیر حق چون نداری عار از زنجیر حق
 بر اسیرانی تو میر قافله شیر حق را عار نبود سلسله
 حضرت حسین بن علی علیه السلام فرمودند: «اگرچه شهادت در این صحرا بر تو محقق نمی‌گردد و تو را
 حضرت دوست اسیر می‌خواهد، بدان که اسارت در نظام توحید کم‌نورتر از شهادت نیست:
 این اسیری از شهادت سر بود زیر تیغت هر دمی صد سر بود
 رُو که این دم گشت خواهی در به در با اسیران باش یار و هم‌سفر
 (همان: ۳۵۰)

۱۱. در وصف وداع حضرت از خانواده

وقتی تمامی یاران حضرت به شهادت رسیدند و حضرت خواستند از خیمه‌ها به سوی میدان بروند،
 دل‌کنند خانواده حضرت از او بسیار طاقت‌فرسا بود:

کای پدر داری دگر عزم کجا دل ز ما بگرفته‌ای دیگر چرا
 مر ز ما تو خود خطایی دیده‌ای که دل از ما بی‌کسان بریده‌ای
 گفت شه دارم هوای کوی دوست آنکه در هر جا نگه‌دار تو اوست
 گفت بردارید دست از جان من جان تمنای می‌کند جانان من
 (همان: ۳۸۹)

حسین بن علی علیه السلام به کلی از تعلقات و لذائذ خود دست شسته بود و توقف‌گاه‌هایی که آدمیان را رها
 نمی‌کنند، حریف او نشدند و او به سوی میدان شتافت و مدام از دوست شرابی دُرْد آگین تر می‌طلبید:

هرچه نوشد می ز خمّ وصف دوست ساغر دیگر ز ساقیش آرزوست
 سوی میدان بلا مردانه تاخت در ره حق جان و سر مردانه باخت
 (همان: ۳۹۳)

در انتها جناب صفیعلی شاه می‌فرماید این نوع نگاه در جهان عشاق قابل تفسیر و تصویر است؛ لذا
 با آنانی که اصالت را به عقل و بدن می‌دهند زبان مشترک و اراده مشترک نخواهیم داشت:
 این سخن‌ها شرح حال عاشق است گوش عاشق حرف ما را لایق است
 (همان: ۴۰۹)

۱۲. نتیجه

گزارشی که از بیان و قلم صفیعلی شاه از نوع نگاه حضرت حسین بن علی علیه السلام و یارانش به موطن بلا



بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زبدة الاسرار

و بحران (کربلا و عاشورا) ارائه شد، برخاسته از بینشی توحیدی-انفسی است که تجرید و تقشیر سطح و برون وجود آدمی را عین تکمیل و تعالی عمق و درون آدمی می‌داند. این بینش موطن احساساتی چون ابتهاج و پای‌کوبی را برای عارف از خودگذشته رقم می‌زند؛ هنگامه‌ای که انسان‌های متوسط از لحاظ بینش توحیدی-انفسی، احساساتی چون غم و حزن و خشم را تجربه می‌کنند. به نظر می‌آید صفیعلی‌شاه با ترویج این نوع نگرش از عاشورا دنبال تعمیم برداشت عاشقانه از رنج‌ها و کاستی‌هاست که می‌تواند نقش بسزایی در خصوص آرامش متن وجود انسان عهده‌دار باشد. صفیعلی‌شاه با بهره‌گیری و تطبیق مبانی عرفانی صوفیانه و احوالات حسین بن علی علیه السلام او را در قلّه عرفان و عشق معرفی می‌کند و در واقع حکایتی از عاشورا به تصویر کشیده که به جای درخواست‌های مکرر این‌جهانی و آن‌جهانی و صرفاً عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب حسین بن علی علیه السلام، انسان را به تماشای او دعوت می‌کند.

منابع

۱. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۰۲م)، فصوص الحکم، تهران: توحید.
۲. حافظ شیرازی، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۶)، دیوان، تهران: سوره.
۳. خراسانی، امیر (۱۳۹۲)، «فضل تقدم با کیست؟»، متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۲: ۱۲-۱۷.
۴. سامانی، عمان (۱۳۷۸) گنجینه الاسرار، قم: اسوه.
۵. صفیعلی‌شاه اصفهانی، میرزا حسن (۱۳۷۲)، زبدة الاسرار، تهران: صفیعلی‌شاه.
۶. عطار نیشابوری، محمد (۱۳۷۶)، کلیات عطار، تهران: افق.
۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، حماسه حسینی، قم: صدرا.
۸. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۲)، مثنوی معنوی، تهران: راه.